

جهانی شدن، تجدد گرایی و خانواده در ایران (گذار یا فروپاشی)

دکتر حسین ابوالحسن تنهایی^۱

عالیه شکر بیگی^۲



چکیده:

هدف مقاله حاضر، بررسی تحول و دگرگونی خانواده در ایران است و درصدد است تا به این سؤال پاسخ دهد که آیا نهاد خانواده در ایران در حال تحول و دگرگونی و به عبارتی گذر از سنت به مدرنیته و تجدد می‌باشد و یا این که در حال زوال و فروپاشی است، کدام یک در بستر و زمینه خانواده ایرانی در جریان شدن است؟ یافته‌های اسنادی و تجربی نشانگر آن است که بستر خانواده ایرانی به دلیل تجددگرایی دچار تحول و دگرگونی گردیده است و به عبارتی در حال گذار از سنت به تجدد است. نوگرایی و تجدد به دلیل واسطه‌هایی چون سواد، شهرنشینی، میزان مسافرت‌های خارجی و تکنولوژی‌های نوین ارتباطی، تحول را در خود پذیرفته و در یک تقابل دیالکتیکی بین سنت و تجدد، به باز تولید می‌پردازد.

مفاهیم کلیدی:

تحولات خانواده، جهانی شدن، تجدد گرایی، فروپاشی خانواده

^۱ عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.

Email: hatanhai@yahoo.com,

Site: www.hatanhai.com

^۲ دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی و عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد زنجان.

Email: a_shekarbeugi@yahoo.com

مقدمه

جامعه ایران در معرض تغییراتی قرار دارد که چشم انداز و دامنه آن چندان که باید روشن نیست، هرکسی که در جامعه ایران زندگی می‌کند، کم و بیش حسی از دگرگونی دارد و این تجربه را خواه خوشایند بیابد یا ناخوشایند، به صورت‌های گوناگون بیان می‌کند. قضاوت‌هایی که درباره جوانان یا زندگی اخلاقی و مانند آن در محاورات عادی یا در گزارش‌های پژوهشی ابراز می‌شود، عمدتاً ناظر به چنین تغییراتی است که ناشی از گرایش به نوگرایی و تجددگرایی می‌باشد. به عبارتی تغییرات و تحولاتی که در غرب تحت عنوان مدرنیته و جهانی شدن اتفاق افتاده است، پیامدهایی را از طریق دنیای اطلاعات و ارتباطات بر سایر نقاط جهان به جای گذشته و چون همه این تحولات از درون نیست و برایش آن در بستر وارد شده، فرهنگ‌سازی نشده است، لذا بحران‌هایی را در زندگی مردم جهان بوجود آورده است. در این میان جامعه ایران از این تحولات دور نبوده است. به نظر می‌رسد در ایران زندگی فرهنگی بیش از سایر حوزه‌های زندگی اجتماعی، تغییراتی را از سر گذرانده است و بعضی تحولات اجتماعی راه را برای ظهور گروه‌های اجتماعی با خواست‌های متنوع باز کرده‌اند.

دست کم چند فرآیند عمده فردی و جمعی، رشد شهرنشینی و تمرکز فزاینده جمعیت در شهرهای بزرگ، افزایش سطح آموزش زنان، توسعه فرآیند تفکیک اجتماعی و ... زمینه‌های اجتماعی ظهور گروه‌های جدید را فراهم کرده و گروه‌های اجتماعی که به اعتبار خودها و هویت‌های تازه می‌توان آنها را گروه‌های جدید خواند، درباره جهان اجتماعی خود به نحوی دیگر می‌اندیشند و با معیارهای متفاوت آن را ارزیابی می‌کنند، خواست‌ها و آرزوهای دیگری دارند و در مجموع سبک دیگری از زندگی را ترجیح می‌دهند. بالطبع این تحول و دگرگونی به دلیل فرهنگی بودنش بیش از همه جا اثر خود را در کانون خانواده به جای می‌گذارد.

افزایش مشارکت زنان در بازار اشتغال، شرکت در گروه‌های رسمی و غیررسمی، ارتباطات و حمایت‌های اجتماعی خانواده، شبکه‌های اجتماعی مرتبط با خانواده ناشی از تجددگرایی، دچار دگرگونی شده است. به عبارتی «در طول دو سده اخیر، خانواده ایرانی در جریان نوسازی فرهنگی و اجتماعی و سیاسی کشور تغییرات اساسی یافته است. نکته‌ای که در مورد تحولات خانواده قابل ذکر می‌باشد، طرح این نکته می‌باشد:

تغییرات خانواده در ایران در زندگی روزمره بازتاب یافته و در این میان دخالت‌های دین و دولت هم مؤثر بوده و روان‌شناسان، علمای علوم تربیتی، مورخان و جامعه‌شناسان نیز به آن توجه کرده‌اند که حاصل آن اصلاح نظام مفهومی در شناسایی تحولات اجتماعی ایران بوده است.»

(آزاد، ۱۳۶۸: ۳)

هم‌چنین باید گفت: بسیاری بدون فهم دقیق از تحولات درونی جامعه و خانواده ایرانی می‌کوشند تا با به کارگیری مفاهیمی چون انحطاط اخلاقی، سکولاریسم، شکاف نسلی، تجددگرایی، فروپاشی ارزش‌های اجتماعی و خانوادگی شواهدی را مبنی بر فروپاشی اجتماعی و فرهنگی خانواده ایرانی ارائه دهند. بدین لحاظ توجه به آسیب‌های اجتماعی در ایران برای بسیاری مهم جلوه کرده است و در این میان نگاهی آسیب‌شناختی به تحولات خانواده داشته‌اند. در حقیقت توجه به بحث در مورد خانواده ایرانی به زمانی برمی‌گردد که بسیاری از منتقدان فرهنگ و جامعه ایرانی و بعضی از اصحاب علم اجتماع در ایران مشغول یافتن شاهد یا شواهدی بر ویرانی خانواده و فرهنگ و فروپاشی خانواده ایرانی بودند، (همان جا: ۴). در ادامه بحث باید گفت: توجه به واقع‌گرایی و تأکید بر تغییرات فرهنگی و ساختاری در خانواده ایران مسئله‌ای است که از دید کارشناسان حوزه خانواده پنهان مانده و یا جو سیاسی زدگی اوضاع ایران، متأسفانه به دخالت حوزه‌ی دولت در اکثر نهادها و بالاخص نهاد خانواده انجامیده است که نتیجه آن بحران در نهاد خانواده است. از طرفی تجددگرایی خانواده ایرانی و از طرف دیگر دخالت نهادهایی مانند دولت و دین در حوزه خانواده، موجب شده است تا بسیاری از کارشناسان، زوال و فروپاشی خانواده ایرانی را اعلام کنند، در برابر تأکید این مقاله بر این است که خانواده ایرانی در معرض تغییرات فرهنگی و به عبارتی در حال گذار از دوران سنتی به دوران مدرن است و نه فروپاشی. و این بحران بوجود آمده به علت فرهنگ‌سازی و چگونگی رویارویی با مدرنیته غرب و ناشی از بستر شرایط اجتماعی در ایران است. بی‌تردید باید به این مطلب اشاره کرد که تغییرات اجتماعی مانند سیلی بنیان برافکن آمده است و تحولاتی را در ارزش‌ها و نگرش‌ها و باورهای مردم در جهان بوجود آورده است. «تغییرات اجتماعی در تار و پود زندگی مدرن تنیده شده است ... تغییرات اجتماعی بیان‌گر فعال بودن جامعه مدرن است. ما باید ذهنیت خویش را تغییر دهیم تا با جهان جدید تناسب پیدا کند و بدین ترتیب از همه خواسته می‌شود که دست به شروع این تغییرات بزنند.» (استونز، ۱۳۷۹: ۱۴۸)

این یک واقعیت است که: شروع این تغییرات در هر جامعه‌ای همراه با چالش‌ها، مقاومت‌ها و دل‌نگرانی‌هایی بوده است که مسائل و مشکلاتی را به بار خواهد آورد. مهم‌ترین دلیل این دل‌نگرانی، تحولات و دگرگونی‌های فراوانی است که به مرور در همه نهادهای اجتماعی از جمله سیاست، دین، خانواده، و ... به بار آورده است و طبعاً در این میان و به واسطه جهانی شدن و پیشرفت‌های تکنولوژیکی و فرآیند مدرنیته در غرب، ساختار اجتماعی خانواده ایرانی پیامدهایی را از طریق «شهرنشینی، سواد، اقتصاد صنعتی، توسعه نظام اداری، توسعه شبکه حمل و نقل، توسعه وسایل ارتباط جمعی تکنولوژیکی و تحقق نهادهای جدید اجتماعی چون آموزش و پرورش، را در خود پذیرفته است. (آزاد: ۱۳۶۸: ۲۹)

به گفته گیدنز:

«در میان تغییراتی که این روزها در جریان است، اهمیت هیچ کدام به اندازه اتفاقاتی نیست که در زندگی شخصی، در روابط جنسیتی، حیات عاطفی، ازدواج و خانواده در حال وقوع است. در خصوص این که ما چگونه درباره خود فکر می‌کنیم و چگونه با دیگران پیوند و رابطه برقرار می‌کنیم، انقلابی در جریان است. این انقلاب است که در مناطق و فرهنگ‌های مختلف با سرعت‌های مختلف و با مقاومت‌های بسیار در حال پیشرفت است. (گیدنز، ۱۹۹۹: ۱)

مروری بر آثار دیگران

با توجه به این که داده‌های مورد استفاده در بخش یافته‌ها، داده‌های ثانویه‌ای هستند که از ادبیات تحقیق داخلی گرفته شده‌اند، بنابراین در این جا فقط به چند مورد از ادبیات پژوهش‌های خارجی اکتفا می‌شود. تحقیقات انجام شده در این حوزه حاکی از آن است که جوامعی که تأکید نسبتاً شدیدی بر مذهب می‌کنند، خانواده‌های بزرگ را ترجیح می‌دهند. (اینگلهارت: ۱۹۹۹: ۸۵)

هنجارهای سنتی نقش جنسی، از آسیای شرقی تا جوامع مسلمان و غربی، زنان را از اشتغال در بیرون خانه منع می‌کنند. در واقع، تمام جوامع ماقبل صنعتی بر «تولد و پرورش کودک» به عنوان هدف اصلی هر زن، مهم‌ترین کارکرد او در زندگی و بزرگ‌ترین منبع رضایت او تأکید می‌کردند. (همان‌جا: ۴۱)

خانه‌نشینی زنان و منع شدید روابط جنسی آزاد و غیرمتمعارف از معیارهای رایج در همه جوامع سنتی غربی و غیرغربی‌اند. (همان‌جا: ۲۵)

فرآیند مدرنیته، جهان را که در آن زندگی، معنایی روشن دارد، متلاشی می‌کند. پیوندهای جمعی و مشترک گرم و شخصی جایشان را به روابط غیرشخصی و رقابتی در جامعه‌ای می‌دهند که مبتنی بر توفیق شخصی است. (همان‌جا: ۲۳).

بن‌مایه نوسازی فرهنگی، گذار از اقتدار سنتی به سمت اقتدار عقلانی - قانونی همراه بود. همراه با این تغییر، اعتبار و کارکردهای اقتصادی اجتماعی نهاد‌های اصلی سنتی (خانواده و کلیسا) هم در معرض تغییر و دگرگونی بوده است. (همان‌جا: ۷۴-۷۳).

ضرورت و اهمیت نقش خانواده نسبت به روزگاران گذشته کمتر شده است. اگر زمانی خانواده واحد اصلی اقتصاد بود، در جوامع پیشرفته صنعتی، زندگی شغلی فرد به طور حیرت‌آوری در بیرون خانه اتفاق می‌افتد. امروزه اگرچه خانواده هنوز هم مهم است اما دیگر به منزله رابطه بین مرگ و زندگی نیست، و تا حد زیادی نقش خانواده توسط "دولت رفاه" ایفا می‌گردد. نسل جدید می‌تواند به زندگی خود ادامه دهد حتی اگر خانواده تجزیه و منحل شود - و یا حتی هیچ یک از والدین در کنار هم نباشند. تحت شرایط معاصر، خانواده تک والدی و سالخورده‌گان بدون فرزند، امکانات بسیار بهتری برای ادامه زندگی و بقاء نسبت به گذشته در اختیار دارند. «نظریه نوسازی بیان می‌دارد که وقتی جامعه‌ای در مسیر صنعتی شدن قرار گیرد، انواع خاصی از دگرگونی‌های

ارزشی - فرهنگی متحمل می‌شوند، دگرگونی‌هایی مانند تحول و تغییر در خانواده، کاهش میزان مولدیت، افزایش میزان امید به زندگی، افزایش مشارکت سیاسی توده‌های، تضعیف ارزش‌های مذهبی و کم اهمیت شدن ارزش‌های سنتی (نوریس و اینگلهارت: ۲۰۰۴: ۳). با مقایسه میزان خانواده گرایی در ایران با دیگر کشورهای جهان می‌توان درک بهتری از پای‌بندی وضعیت این مؤلفه ارزشی در ایران به دست آورد. جدول شماره ۱ به مقایسه میانگین شاخص خانواده‌گرایی در کشورها جهان بر حسب نوع جوامع (بر مبنای سطح توسعه آنها) و فاصله فرهنگی هر گروه با ایران پرداخته است. آنچه که در نگاه اول به ذهن متبادر می‌شود آن است که میزان پای‌بندی جوامع به ارزش‌های سنتی در حوزه روابط خانوادگی و ازدواج، با سطح توسعه انسانی آنها رابطه عکس دارد.

جدول شماره ۱. میانگین نمره مقیاس خانواده‌گرایی بر حسب سطح توسعه انسانی جوامع

میانگین مقیاس خانواده‌گرایی	تقسیم‌بندی کشورها بر مبنای سطح توسعه انسانی
۷/۷۲۹	توسعه بالا
۸/۶۵۲	توسعه متوسط
۸/۸۸۹	توسعه پایین
۸/۴۴۲	ایران
۸/۲۸	کل جهان

منبع: آزاد و همکاران: نامه علوم اجتماعی: شماره ۳۰. به بیان دیگر در جریان فرآیند نوسازی ارزش‌های سنتی خانواده کمرنگ‌تر می‌شوند. میانگین مقیاس خانواده گرایی در ایران ۸/۴۴ از میانگین هر دو گروه کشورهای با سطح توسعه پایین ۸/۸۹ و متوسط ۸/۶۵۲ کمتر است. شاید دلیل این امر آهنگ بالای نوسازی در ایران باشد. ایران کمترین فاصله را با گروه کشورهای با سطح توسعه متوسط و بیشترین فاصله را با کشورهای توسعه یافته دارد. جدول شماره ۲ میانگین نمره مقیاس خانواده‌گرایی را در کشورهای جهان نشان می‌دهد. در فرآیند چالش سنت و مدرنیته، در خصوص ارزش‌های سنتی خانواده، ایران در مقایسه با اکثر قریب به اتفاق کشورهای مسلمان، نوگراتر بوده است. کشورهای مسلمانی هم‌چون پاکستان، مصر، مراکش، اردن، نیجریه، اندونزی، الجزایر، ترکیه، آلبانی و بوسنی هرزگوین نسبت به ایران خانواده‌گراترند و نگرش سنتی‌تری را در خصوص روابط والدین با فرزندان و کارکردهای خانواده و ازدواج اتخاذ نموده‌اند. مردم ارمنستان، اوگاندا، بنگلادش و مقدونیه، نگرش تقریباً نزدیکی به ایران در خصوص ارزش‌های خانوادگی دارند. کمترین مقدار خانواده‌گرایی مربوط به کشورهای هلند، سوئد و فنلاند است که بیشترین فاصله فرهنگی را از این لحاظ با ایران دارند.

جدول شماره ۲. میانگین نمره مقیاس خانواده‌گرایی در کشورهای جهان

کشور	خانواده‌گرایی
پاکستان	۹/۶۸۱
مصر	۹/۶۳۱
مراکش	۹/۵۰۱
اردن	۹/۴۸۹
نیجریه	۹/۴۰۳
زیمبابوه	۹/۳۳۱
اندونزی	۹/۲۹۶
فیلیپین	۹/۲۰۹
الجزایر	۹/۱۹۱
ترکیه	۹/۱۳۷
البانی	۹/۱۲۴
ویتنام	۹/۰۸۴
تانزانیا	۹/۰۶۲
السالوادر	۸/۸۹۲
کره	۸/۸۴۶
هند	۸/۸۲۵
مونتس نگرو	۸/۸۰۱
مالت	۸/۷۹۸
یوسنی و هرزگوین	۸/۶۹
سنگاپور	۸/۶۰۵
تایوان	۸/۵۷۱
ارمنستان	۸/۵۴۴
اوگاندا	۸/۴۴۹
ایران	۸/۴۴۲
بنگلادش	۸/۴۳۲
مقدونیه	۸/۴۱۷
مجارستان	۸/۳۷۷
گورجستان	۸/۳۱۵
ونزوئلا	۸/۳۱۱
عربستان	۸/۳۰۵
آذربایجان	۸/۲۸۸
لهستان	۸/۲۶۳
مولداوی	۸/۲۵۳
چین	۸/۲۵۲
اوکراین	۸/۲۳۲
برزیل	۸/۲۰۶
بلغارستان	۸/۱۸۲
پورتوریکو	۸/۱۶۷
ارمنستان	۸/۱۴۹
مکزیک	۸/۱۳۳
یونان	۸/۱۲۴
لتونی	۸/۱۱۴
ایتالیا	۸/۱۰۸
دومینکن	۸/۰۹۹
برو	۸/۰۷۷
پرتغال	۸/۰۶
کلمبیا	۸/۰۲۴
آفریقای جنوبی	۸/۰۰۴
شیلی	۷/۹۹۶
جمهوری کرواتیک	۷/۹۶۶
روسیه	۷/۹۵۵
ژاپن	۷/۹۳۸
اسلواکی	۷/۹۱۱
آرژانتین	۷/۹
فرانسه	۷/۸۰۱
استونی	۷/۷۵۸
اسپانیا	۷/۷۲
بلاروس	۷/۶۹۴
ارمنستان	۷/۶۶۵
چک	۷/۶۴۶
کانادا	۷/۵۸۴
استرالیا	۷/۵۸
نروژ	۷/۵۴۱
نیوزلند	۷/۴۸۹
ایرلند شمالی	۷/۴۸۸
آلمان	۷/۴۸۳
اتریش	۷/۴۶۸
اسلوانی	۷/۴۶۶
سوئیس	۷/۴۶
بلژیک	۷/۴۰۳
لیتوانی	۷/۳۵۹
ایرلند	۷/۳۰۵
لوکزامبرگ	۷/۳۰۵
انگلستان	۷/۲۶۶
ایسلند	۷/۲۵۱
فنلاند	۶/۹۱۹
سوئد	۶/۸۷۵
هلند	۶/۰۹۵

(همان منبع: ص ۱۱۴)

تحولات خانواده

خانواده در طول تاریخ، تحت تأثیر تحولات گوناگون اقتصادی و اجتماعی، دگرگون شده است. ابتدایی‌ترین تحول عمده در ساختار خانواده مربوط به فرآیند گذار از ساختار اقتصادی مبتنی بر گردآوری و شکار به اقتصادی کشاورزی است که به تعبیر مارکس و پیروان وی، زمینه ساز الگوی غالب خانواده بود که با ویژگی‌های عصر ماقبل صنعتی تناسب داشت. از ویژگی‌های خانواده در این دوران می‌توان به زندگی چند نسل در کنار یکدیگر، برجسته بودن نقش خانواده به عنوان یک واحد اقتصادی، نداشتن پویایی و تحرک جغرافیایی، وابستگی به خاک و زمین، داشتن فرزند زیاد به عنوان نیروی کار، و نگهداری از سالخوردگان اشاره کرد. اما با ظهور انقلاب صنعتی، نهاد خانواده دچار تغییراتی شد. با افزایش مهاجرت به شهرها، رشته خانواده از هم گسست و کارکردهای خانواده به نهادهای جدید مانند مهد کودک‌ها، مدارس، خانه‌های سالمندان، رسانه‌های جمعی و نهادهای تأمین رفاه اجتماعی واگذار شده است. در خانواده هسته‌ای، با انتقال فضای تولید اقتصادی از خانه و مزرعه به کارخانه‌های صنعتی و بنگاه‌های اقتصادی و تجاری، نقش اقتصادی و تجاری خانواده در زندگی اجتماعی کم‌رنگ شده است. کاهش تعداد فرزندان، زندگی یک پدر و مادر و فرزندان در زیر یک سقف و حضور زنان در فضاهای اجتماعی خارج از خانواده از دیگر ویژگی‌های خانواده هسته‌ای در عصر مدرن محسوب می‌شود. (تافلر، ۱۳۷۴: ۲۴۰-۲۴۹، ۱۳۷۰: ۲۴۰-۲۹۰).

با وجود تعاریف گوناگون از خانواده به عنوان موضوع مطالعه در پژوهش‌های اجتماعی، تنها به یک تعریف از راجرز بسنده می‌شود که معتقد است: «خانواده نظامی نیمه بسته است که نقش ارتباطات داخلی را ایفا می‌کند و دارای اعضای است که وضعیت‌ها و جایگاه‌های مختلفی در خانواده و اجتماع احراز کرده‌اند و با توجه به محتوای نقش‌ها، وضعیت‌ها، افکار و ارتباطات خویشاوندی، که مورد تأیید جامعه‌ای است که خانواده جزء لاینفک آن است، ایفای نقش می‌کنند.» (سیف: ۱۳۶۸: ۴۶) در رویکردهای فمینیستی توجه خاصی به خانواده می‌شود. فمینیست‌ها خانواده را یکی از جایگاه‌های عمده سرکوب زنان می‌دانند که در آن، اقتدار نهادی شده مردان بر زنان و کودکان شکل می‌گیرد و در نهایت بنیان جامعه پدرسالاری در خانواده استوار می‌شود. در این رویکردها، خانواده واحدی مردسالار توصیف می‌شود که در حکم میانجی میان فرد و ساختار اجتماعی پدرسالار عمل می‌کند. به همین دلیل فمینیست‌ها توجه خاصی به دگرگونی ساختار مناسبات خانوادگی نشان می‌دهند و معتقدند که باید در تعاریف موجود در مورد خانواده، که مبتنی بر پیش فرض‌های پیشرفته شده درباره نقش مسلط مردان است، بازنگری و تعاریف جدیدی ارائه شود. فمینیست‌ها در صدد پیشنهاد بی‌بدیل برای خانواده هسته‌ای

مردسالارند. (کاستلز: ۱۸۸: ۱۳۸۰-۱۷۹، هام و گیل: ۱۵۲: ۱۳۸۲) غالب اندیشمندان معتقدند که خانواده در دوران معاصر در سراسر جهان دگرگونی‌های بی‌سابقه‌ای را تجربه کرده است و روند تحولات آن تابع تحولات ساختاری در هر دوره هم‌چنان ادامه دارد.

تأثیرات جهانی شدن بر خانواده

جهانی شدن، پدیده‌ای است چند بعدی که هر یک از ابعاد آن می‌تواند بر خانواده به عنوان یک نهاد اجتماعی تأثیرگذار باشد. یکی از عمده‌ترین تأثیرات جهانی شدن در نهاد خانواده، دگرگونی نقش‌های سنتی و ثابت و از پیش تعیین شده اعضای خانواده است. نقش‌های محول بر مبنای ازدواج سنتی، که برای مردان آوری و حضور در فضای خارج از خانه و برای زن نقش‌های خانگی بود، دست‌خوش تغییر شده است. مرزهای تقسیم کار سنتی مبتنی بر جنسیت، با افزایش سطح آموزش زنان و حضور آنان در جایگاه‌های شغلی‌ای که در گذشته در انحصار مردان بود و در مقابل با افزایش مشارکت مردان در امور خانگی نظیر نگهداری از کودکان، به تدریج متزلزل می‌شود. آمارها نشان می‌دهد که در ابتدای هزاره جدید برای نخستین بار، آمار زنان شاغل از مردان در جامعه انگلستان فزونی یافته است. بدین‌سان حضور گسترده زنان شاغل در زندگی اجتماعی، تغییر و تنوع شکل‌های ازدواج در جوامع غربی، تنزل جایگاه ازدواج در شکل سنتی آن، جایگزینی نقش‌های اکتسابی به جای نقش‌های محول برای زنان در فضای فرهنگی، و کاهش تأثیر ازدواج در فرآیند هویت‌یابی فرد، از جمله پیامدهای تغییر نقش در عصر جهانی شدن است. (گیدنز: ۱۳۸۲، ۱۳۷۹: ۵۶-۵۵، تافلر: ۱۳۷۰: ۳۰۸-۲۸۸)

تغییرات بنیادی ویژگی‌های جمعیت‌شناختی جوامع، دگرگونی‌های ساختاری عمیقی را بر نهاد خانواده تحمیل می‌کند. یافته‌های آماری مبین افزایش سن ازدواج در کشورهای عضو اتحادیه اروپاست. میانگین سن ازدواج در کشورهای اسکاندیناوی (سوئد، دانمارک، نروژ و فنلاند) که در ۱۹۷۵ در حدود ۲۵ سال بود، در سال ۲۰۰۰ به حدود ۲۸ تا ۳۰ سال افزایش پیدا کرده است. در سوئد حدود ۲۸ درصد خانواده‌ها با ازدواج رسمی در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند و در حدود ۵۵ درصد افراد زندگی مشترک بدون ازدواج دارند. در دانمارک نیز آمارها نشان‌دهنده حدود ۳۸ درصد ازدواج رسمی در مقابل ۴۸ درصد زندگی مشترک بدون ازدواج است. این موارد حاکی از تغییر در الگوهای سنتی ازدواج است. پیامد این دگرگونی افزایش میزان تولد نوزادان در خارج از چارچوب ازدواج رسمی است. آمارها نشان می‌دهد که در ایسلند حدود ۶۳ درصد، در سوئد ۵۵ درصد، در آلمان ۴۶ درصد و در دانمارک ۴۴ درصد فرزندان متولد شده در ۱۹۹۹ در خارج از چارچوب ازدواج رسمی تولد یافته‌اند. زندگی فرزندان جدا از والدین نیز از جمله پدیده‌های این

جوامع در عصر جهانی شدن است. یافته‌های آماری نشان می‌دهد در آمریکا، بین سال‌های ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۵، ۱۷ درصد فرزندان در بدو تولد، ۲۱ درصد در یک سالگی، ۲۸ درصد در سه سالگی، ۴۱ درصد در نه سالگی و ۵۰ درصد در پانزده سالگی از والدین خود جدا می‌شوند. در سوئد بین سال‌های ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۳، ۵ درصد از فرزندان در بدو تولد، ۷ درصد در یک سالگی، ۱۳ درصد در سه سالگی، ۲۴ درصد در نه سالگی و ۳۴ درصد در پانزده سالگی از والدین خویش جدا می‌شوند. تمام این آمارها بیان‌گر ظهور الگوهای جدید ازدواج، خانواده، بچه‌داری و نوع روابط جنسی است که به تعبیر اندیشمندانی هم‌چون گیدنز، در حال گسترش و جهانی شدن‌اند. (گیدنز: ۱۳۸۲، کیرتان: ۲۰۰۴: ۲۴-۱۸).

از جمله ویژگی‌هایی که در عصر جهانی شدن در نهاد خانواده پدیدار شده، این است که نقش عامل اقتصاد در خانواده‌ها و در فرآیند تصمیم‌گیری در کانون خانوادگی، جای خود را به پیوندهای عاطفی داده است و تصمیمات مهم در خانواده، مانند تصمیم برای بچه‌دار شدن، بیشتر تصمیمی عاطفی محسوب می‌شود تا اقتصادی، زیرا با گسترش بازار آزاد در کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه، فرزند آوری و داشتن فرزند یک هزینه اقتصادی بزرگ است و به همین دلیل کاهش شدیدی در نرخ باروری کشورهای اتحادیه اروپا مشاهده می‌شود که تداوم آن این جوامع را از نظر جمعیتی با خطر روبرو می‌کند. نرخ باروری در کشورهای اتحادیه اروپا بین سال‌های ۱۹۷۰ تا ۲۰۰۰ به حدود نصف کاهش یافته است. این کاهش در کشورهایی مانند ایتالیا و اسپانیا، که کلیسای کاتولیک در آنها بیشترین پیروان را دارد و بر اساس احکام آن استفاده از وسایل جلوگیری از بارداری ممنوع است، نیز مشاهده می‌شود.

نرخ باروری در اسپانیا نیز از ۲/۸۸ به ۱/۲۴ و در ایتالیا از ۲/۴۲ به ۱/۲۳ تقلیل یافته است. این دو کشور به همراه یونان دارای پایین‌ترین نرخ باروری در میان کشورهای اتحادیه اروپا در آغاز هزاره جدید هستند. کشورهای ایرلند و پرتغال نیز بالاترین میزان کاهش نرخ باروری را در میان کشورهای اتحادیه اروپا در این سه دهه داشته‌اند. این تغییرات عظیم حاکی از دگرگونی‌های عمیقی در ساختار نهاد خانواده است که تنها تحت تأثیر عوامل اقتصادی قرار ندارد، بلکه نشانه اهمیت روزافزون جنبه‌های عاطفی در تصمیم‌گیری برای بچه‌دار شدن در دوره‌ای است که گیدنز آن را عصر فرزند ارزشمند^۱ می‌نامد. (گیدنز: ۱۳۸۲: ۵۵، کیر تانک ۲۰۰۴: ۲۲، شورای اروپا، ۲۰۰۱). از آنجا که جهانی شدن در ابعاد اقتصادی مبتنی بر بازار آزاد و گسترش بازارهای فراملی

^۱ prized child

است، به تعبیر ترنر^۱ مستلزم وجود جامعه‌ای بدون خانواده و در نهایت بدون فرزند است که این خود نسبی‌شدن روابط خانوادگی و جنسی را می‌طلبد. خانواده به عنوان یک نهاد اجتماعی در فرآیند جهانی شدن دچار تناقضات روز افزون می‌شود. در یک سو ضرورت مشارکت اقتصادی زنان در خانواده و در سوی دیگر تمایلات مادر بودن و بچه‌دار شدن قرار دارد که این دو در تعارض با یکدیگر قرار می‌گیرند. صمیمیت و رابطه عاطفی تنگاتنگ با فرزندان در شرایط اشتغال والدین به راحتی ایجاد نمی‌شود. این کمبودها تنش‌هایی را در فضای خانواده ایجاد می‌کند که افزایش بیش از پیش طلاق و خشونت‌های خانگی از جمله پیامدهای آن است. (ترنر: ۱۳۸۱: ۲۹۴)

یکی دیگر از ابعاد جهانی شدن، به ویژه در عرصه سیاسی، تمایل به دموکراسی در جوامع بشری است. این تمایل، علاوه بر حوزه سیاست، به دیگر حوزه‌های زندگی انسانی و روابط اجتماعی انسان‌ها نیز قابل تسری است. وجود ارتباط سالم و دو طرفه، تساوی در روابط، اعتماد متقابل در روابط، مشارکت جمعی و فقدان خشونت از ویژگی‌های دموکراسی محسوب می‌شوند که با گسترش جهانی شدن، روابط و الگوهای خانوادگی را تحت تأثیر خود قرار داده‌اند. بروز پدیده‌ای به نام دموکراسی عاطفی^۲ در روابط جدید خانوادگی از نتایج جنبی جهانی شدن است که در آن زندگی خانوادگی و احساسات بر مبنای شاخص‌های دموکراتیک شکل می‌گیرد و به دموکراتیک شدن روابط اجتماعی در سطوح مختلف منجر می‌شود. نظریه‌پردازان معتقدند که وجود دموکراسی در روابط خانوادگی به استحکام خانواده در حوزه خصوصی و در نهایت، به استحکام بنیان‌های جامعه‌ای مبتنی بر مشارکت جمعی در حوزه عمومی منجر خواهد شد. (گیدنز: ۱۳۷۹: ۹۶-۹۳، ۱۳۸۲: ۵۶).

رسانه‌های فراملی که از دیدگاه بسیاری از اندیشمندان، کارگزاران اصلی فرآیند جهانی شدن به شمار می‌آیند، عامل اصلی ارائه فرهنگ جهانی و نسبیت‌گرایی فرهنگی محسوب می‌شوند. فرهنگی که در آن ماده‌گرایی، مصرف‌گرایی، گسترش نمادهای سرگرم‌کننده و عوام‌پسند، سکس و خشونت افراطی، عرضه می‌شود، که به اعتقاد برخی از نظریه‌پردازان، ارزش‌ها، ثبات و همبستگی ارکان خانواده در شکل سنتی آن و مقوله ازدواج رسمی را در معرض تهدید جدی قرار داده است. این نظریه‌پردازان آمار بسیار بالای طلاق در کشورهای پیشرفته غربی را که مراحل بیشتری از جهانی شدن را طی کرده‌اند و آمار بالای فرزندان متولد شده در خارج از چارچوب ازدواج رسمی در این جوامع را شواهدی در تأیید مدعای خویش می‌دانند. در هر حال، پدیده

^۱ Turner

^۲ emotional democracy

مدرنیته و جهانی شدن پیامدهایی را در سایر کشورهای جهان به وجود آورده‌اند که به آن اشاره شد. حال با توجه به مباحث اشاره شده فوق نگاهی به وضعیت نهاد خانواده در ایران می‌اندازیم تا ببینیم تا چه اندازه متاثر از تجددگرایی و جهانی شدن می‌باشد.

نهاد خانواده در ایران در دو دهه اخیر دست‌خوش دگرگونی‌های زیادی شده است که این تغییرات به خصوص در مورد زنان و نقش و جایگاه اجتماعی آنان قابل توجه است. یکی از عمده‌ترین موارد دگرگونی در میزان تحصیلات زنان مشاهده می‌شود. بر اساس آمارهای ارائه شده، درصد زنان باسواد در ۱۳۶۵ بیش از ۵۲ درصد و در ۱۳۷۰ حدود ۶۷ درصد و در ۱۳۷۵ بیش از ۷۴ درصد بوده است که این روند افزایش شدید هم‌چنان ادامه دارد. (مرکز آمار ایران: ۱۳۸۱: ۵۳۸)

در حالی که در ۱۳۶۵، حدود ۲۹ درصد از دانشجویان دانشگاه‌های کشور را زنان تشکیل می‌دادند، در ۱۳۸۱، ۵۳ درصد دانشجویان کشور زن بوده‌اند که این خود بیان‌گر حدود ۸۰ درصد افزایش در تعداد دانشجویان زن در این مدت است. هم‌چنین مشارکت سیاسی/ اجتماعی زنان در عرصه مدیریت دستگاه‌های دولتی ۶ درصد و در سازمان‌های غیردولتی زنان ۲۰۴ درصد و میزان مشارکت فرهنگی زنان در زمینه تألیف ۲۶۵ درصد رشد داشته است. (مرکز امور مشارکت زنان: ۱۳۸۳: ۱۲). میزان اشتغال زنان که یکی از شاخص‌های مشارکت اجتماعی است از ۱۳۵۵ تاکنون نوسانات زیادی داشته است. درصد اشتغال زنان که در ۱۳۵۵ حدود ۱۲/۹ درصد بود، با وقوع انقلاب اسلامی و جنگ و هم‌زمان با رشد سریع جمعیت، کاهش چشم‌گیری داشت و در ۱۳۶۵ به ۸/۲ درصد رسید. اما پس از آن سیر صعودی یافت، چنان‌که در ۱۳۷۵ درصد اشتغال زنان به ۹/۰۹ رسید و با تداوم روند رو به رشد آن، در ۱۳۸۱ به ۱۱/۶ درصد رسید. (مرکز آمار ایران: ۱۳۸۳: ۸۵-۹۳)

این میزان با توجه به رشد جمعیت در دهه ۶۵-۷۵، افزایش نشان می‌دهد، اما تا دست‌یابی به حد متعارف مشارکت زنان در اشتغال در سطح بین‌المللی، یعنی حدود ۳۰ درصد فاصله زیادی وجود دارد. با این حال، از آنجا که در حال حاضر بیش از یک هزار زن ایرانی در دستگاه‌های دولتی مدیریت می‌کنند، می‌توان تغییرات کیفی مثبت را در وضعیت اشتغال زنان ایرانی در آینده پیش‌بینی کرد. (همان‌جا)

هم‌چنین آمارها بیان‌گر آن است که میانگین سن ازدواج زنان ایرانی، که در ۱۳۶۵ حدود ۱۹/۸ سال بوده، در ۱۳۷۵ به حدود ۲۲ سال و در ۱۳۸۰ به بیش از ۲۳ سال افزایش یافته است. میزان باروری شاخص دیگری است که از ۱۳۶۵ تاکنون سیر نزولی شدیدی داشته است، چنان‌که میزان باروری که در ۱۳۶۵، ۲/۹۶ درصد بوده است در ۱۳۸۲ به ۲/۲ درصد کاهش یافته است.

میزان طلاق شاخص دیگری است که در سال‌های اخیر افزایش زیادی در آن مشاهده می‌شود و تعداد طلاق صورت گرفته در کشور که در ۱۳۶۵ بیش از ۳۵ هزار مورد بوده است، در ۱۳۸۱ حدوداً دو برابر شده و به رقم بیش از ۶۷ هزار مورد رسیده است. (مرکز آمار ایران: ۱۳۸۱: ۷۸)

موارد فوق مبین دگرگونی نقش و جایگاه اجتماعی زنان ایرانی است. نقش‌های سنتی زنان در درون خانواده و در زمینه‌های اجتماعی دچار تحول شده است. به تعبیری می‌توان گفت که امواج جهانی شدن تغییر نقش زنان به ایران نیز رسیده است و چالش‌هایی را در برابر ساختار سنتی خانواده و جامعه ایران قرار داده است.

یافته‌ها (چالش‌های رویارویی خانواده ایرانی)

خانواده ایرانی با چالش‌های بسیار روبروست. تغییر تنش و جایگاه زنان، افزایش میزان طلاق، کاهش میزان ازدواج، تغییر نگاه به نقش همسر، مرکزیت تصمیم‌گیری خانواده در جامعه و ... که به مجموعه‌ای از نقش‌های معارض انجامیده است. وضعیت تعارضی، حوزه مطالعات خانواده در ایران را به طرح بحث فروپاشی خانواده، مقوله ازدواج و طلاق کشانده است. توجه به دوام یا فروپاشی آن در نزد جامعه‌شناسان بعد از جنگ جهانی دوم به دلیل شدت دگرگونی‌های خانواده به نحو چشم‌گیری فزونی یافته است. در مطالعات جامعه‌شناختی خانواده در این سال‌ها به پیش‌بینی موقعیت خانواده در آینده و یافتن پاسخی برای این پرسش توجه شده است: کودکان فردا در نبود خانواده چگونه و در کجا زندگی را آغاز خواهند کرد و آن را ادامه خواهند داد؟ مهم‌ترین دلیل این‌که دل‌نگرانی، تحولات و دگرگونی‌های فراوانی است که به مرور تقریباً در تمامی ابعاد و زوایای ساختی - کارکردی خانواده به ویژه در کشورهای صنعتی به وجود آمده است، به نحوی که به نظر می‌رسد نشانه‌های جدی از هم‌پاشیدگی این کانون دیرپای اجتماعات انسانی در بسیاری از جامعه‌های جدید ظاهر شده و بر مبنای آن جامعه‌شناسان و دانش‌پژوهان نظریاتی ارائه کرده‌اند که پیوستاری گسترده‌ای از نظرها‌های «تداوم و پایداری خانواده» تا «مرگ خانواده» را در برمی‌گیرد. از بدو رویارویی خانواده با مدرنیته در ایران این پرسش مطرح بوده است: آیا خانواده ایرانی دچار تغییرات شده است؟ در صورتی که پاسخ مثبت است، آیا این رویارویی به فروپاشی خانواده می‌انجامد؟

برای پاسخ به پرسش فوق در بیان وضعیت خانواده دو دیدگاه کاملاً متفاوت و معارض وجود دارد. عده‌ای تغییرات را به معنای زوال و فروپاشی خانواده در دوره جدید می‌دانند و عده‌ای به بقای خانواده با وجود تغییرات آن توجه دارند. اولین متفکران مدافع تغییرات رادیکال خانواده افلاطون در دوره قدیم و مارکس و انگلس در دوره جدید هستند. آنها با واگذاری کارکردهای خانواده

همچون تربیت فرزندان، حمایت از کهنسالان، انتقال فرهنگ و اجتماعی کردن افراد به نهادهای دیگر چون نهاد آموزش و پرورش، دولت، مهد کودک، و خانه سالمندان ضرورتی برای بقای خانواده به صورت سنتی نشناخته و مدعی تغییر کارکردهای خانواده شده‌اند. در دوره جدید بعضی از فمینیست‌ها در جهان در نقد مردسالاری، فروپاشی خانواده را تنها راه نجات زنان از جامعه مردسالار دانسته‌اند. کوپر یکی از مدافعان فروپاشی خانواده است. او این معنا را در کتاب مشهورش تحت عنوان مرگ خانواده مطرح کرده است. او معتقد است خانواده مانع رشد خویشتن است و به طور وسیعی آزادی افراد را برای شکوفا کردن فردیتشان منکر می‌شود. زیرا افراد ارزش‌های مرتبط با خانواده را درونی می‌کنند. در این فرایند درونی‌سازی، هر کدام از اعضای خانواده تکه‌ای از اعضای دیگر را در درون خویش می‌چسبانند و نتیجه این کار برای اکثر مردم نابودی خویشتن است. از نظر او خانواده استثمارکننده بشری است. افزون بر این که افلاطون، مارکس و انگلس و فمینیست‌ها هر یک به دلایلی متفاوت از دیگری به حذف کارکردهای سنتی خانواده در جامعه می‌اندیشند، در دوره جدید حوادث متعددی چون بی‌رغبتی به تشکیل خانواده، افزایش سن ازدواج، روابط جنسی خارج از خانه، زندگی مشترک بدون ازدواج، افزایش نرخ طلاق، و شکل‌گیری این اندیشه در میان تعدادی از زنان به داشتن فرزند بدون ازدواج و ... در شهرهای بزرگ به وقوع پیوسته است که به عنوان نشانه‌های فروپاشی خانواده تلقی شده است. در مقابل دیدگاه فوق، رویکردهای متعدد جامعه‌شناسی از قبیل روی کرد کارکردگرایی، تکامل‌گرایی و ساختارگرایی به بقا و تغییر خانواده به طور همزمان می‌اندیشند. عده‌ای از کارکردگرایان ساختاری متأثر از اندیشه‌ی کنت، دورکیم، تالکوت پارسنز و مرتن مدعی‌اند که، تغییر نظام کارکردی خانواده صورت خواهد گرفت. این دیدگاه ضمن پذیرش پایداری نسبی برای شالوده خانواده، بیشترین امکان تغییر را برای این نهاد بر حسب نحوه انجام کارکردهای محول شده قائل است. با قبول این که نحوه و میزان برآورده کردن نیازهای جامعه از طریق خانواده یکسان نخواهد بود، در هر دوره یا در هر جامعه خاص متناسب با تغییر در نیازها و وظایف، خانواده دچار تحول خواهد شد. در این دیدگاه خانواده به دلیل پاسخ به نیازهای اساسی و جهانی بشری پدیده‌ای «جهان‌شمول» است. از این رو، خانواده پاسخ‌گوی اساسی‌ترین نیازهای انسانی و اجتماعی از قبیل تولید مثل، تربیت فرزندان و حمایت از اعضاست. در این صورت هرگز دچار فروپاشی نخواهد شد. در این رویکرد، خانواده در فرآیند تغییر مداوم قرار دارد. خانواده خود پدیده‌ای است که به بیان گورویچ هر لحظه در حال دگرگونی بوده و از فراگردهای «ساختی شدن»^۱، «از ساخت افتادن»^۲،

¹ structuralization² destructuralization

«بازساختی شدن»^۱ برخوردار است. بنابراین هرگونه نگرشی به خانواده بایستی نگرشی پویا و دیالکتیکی باشد.

نتایج یافته‌های پژوهشی گواه بر عمق تحولات در خانواده ایرانی می‌باشد. از جمله مسائلی که به یک بحران در نهاد خانواده ایرانی تبدیل شده است، پدیده طلاق می‌باشد. طلاق پدیده‌ای است که در طول سده اخیر در جهان نرخ رو به رشد داشته است. یکی از نشانه‌های تغییر در خانواده ایرانی روند افزایش نرخ طلاق در شهر و روستا است. به آماری در این زمینه توجه می‌کنیم.

«در سال ۱۳۷۵ میزان طلاق ۶ در ۱۰ هزار نفر بوده است. در همین سال در هر ۱۰۰ ازدواج حدود ۸ ازدواج به طلاق منجر می‌شود. این نسبت در سال ۱۳۷۲ حدود ۶ درصد و در سال ۱۳۶۵ حدود ۱۰ درصد بوده است.» «طلاق در خانواده تهرانی در مقایسه با خانواده در دیگر شهرهای ایرانی در طول چند دهه اخیر روندی رو به افزایش داشته است» (آزاد، ۱۳۸۶: ۱۳۲). «از طرف دیگر طلاق در طول سه نسل خانواده در تهران از الگوی واحدی تبعیت نمی‌کند. طلاق در نسل جدید به عنوان راه‌گذار از مشکلات درون خانواده خصوصاً بین زن و مرد تلقی شده است. در حالی که در نسل گذشته خصوصاً نسل اول روی کرد به طلاق وجود نداشته است.» (همان‌جا: ۱۳۳)

«یکی دیگر از شواهد عمده تغییر در خانواده افزایش درصد زنان سرپرست خانوار است. در سال ۱۳۷۵ حدود ۸ درصد از خانواده‌های کشور دارای سرپرست زن بوده است. از بین این زنان حدود ۱۵/۸ درصد شاغل و ۲۰ درصد دارای درآمد بدون کار و ۵۸ درصد خانه‌دار بوده‌اند.» (واحد آمار و انفورماتیک دفتر مشارکت زنان ریاست جمهوری، ۱۳۷۵: ۷)

در مورد نحوه انتخاب همسر «در دهه قبل از ۱۳۴۰ حدود ۸۲/۵ درصد خانواده‌ها و خویشاوندان در انتخاب همسر برای فرزندان‌شان مشارکت داشته‌اند و فقط ۱۷/۵ درصد به واسطه خود همسر گزینی شده است. در حالی که در دهه ۱۳۷۰ حدود ۳۱/۸ درصد از طرف خانواده‌ها و خویشاوندان و ۶۸/۲ درصد با انتخاب شخصی بوده است.

یکی دیگر از مشکلات خانواده ایرانی بحث تمایز و تفاوت نسل‌ها در علایق و انتظارات می‌باشد. علایق و انتظارات افراد در گروه سنی جوان با گروه‌های سنی میان سال و پیر متفاوت است و خود این مسأله باعث بروز مشکلاتی در خانواده ایرانی گشته است. برای صحت این گفتار توجه می‌کنیم به نتایج تحقیقی که در سطح خانواده‌ها صورت گرفته است.

بروز مشکل در زندگی با والدین تجلی صریح این مسأله است که تمایزپذیری نسل‌ها شکل گرفته است و به گونه‌ای سرمایه اجتماعی خانواده‌ها را تحت الشعاع خود قرار داده است.

«برای فهم این مشکل در پاسخ به این پرسش "آیا زندگی کردن فرزندان متأهل با والدین ایجاد مشکل می‌کند؟" نتایج زیر به دست آمده است: ۷۰/۲ درصد پاسخ‌گویان زندگی فرزندان متأهل با والدین را

^۱ restructuralization

مشکل ساز می‌دانند که این نظر نشانه‌ای از تفاوت بین نسل‌ها است. حدود ۲۷ درصد نسل جوان متأهل، زندگی والدین (نسل میانی) را در زیر یک سقف بین ازدواج بدون مشکل می‌دانند. کسانی که زندگی با نسل گذشته را مشکل می‌دانند، به دلایلی چند اشاره کرده‌اند. ۳۴/۷ درصد از پاسخ‌گویان مسأله اختلاف بین دو نسل و عدم تفاهم آن‌ها را مطرح کرده‌اند و ۳۲/۶ درصد معتقدند که زندگی آن‌ها با هم مشکلاتی ایجاد می‌کند. از جمله این که نسل جوان در زندگی خود استقلال می‌خواهد در حالی که والدین می‌خواهند که از آن‌ها فرمانبرداری شود.» (آزاد، ۱۳۸۶: ۱۴۶)

نحوه گذران اوقات فراغت نیز به نوعی فاصله بین نسل‌ها و بروز مشکلاتی در خانواده را نشان می‌دهد. «طی سه نسل انجام فرایض دینی و مستحبات به عنوان نحوه گذران وقت فراغت کاهش یافته است. در حالی که رفتن به سینما و تئاتر، پارک، مهمانی و مطالعه و تماشای تلویزیون در نسل جوان رفتن به مسافرت به عنوان تفریح و گردش افزایش یافته و مسافرت زیارتی و دیدار اقوام کاهش یافته است. هم‌چنین آن‌ها از شیوه‌های وقت‌گذرانی و معاشرت با همسایه و اهل محل کمتر استفاده می‌کنند. (آزاد و همکاران، ۱۳۸۶: ۱۰۸)

در بررسی بنیان‌های سرمایه اجتماعی با تکیه بر اعتماد اجتماعی که توسط خانم مریم یارمحمد توسکی و با در نظر گرفتن دو بنیان مهم، یعنی خانواده و شبکه‌های ارتباطی صورت گرفته است. نتایج به دست آمده گواه آن است که «همیل به مشارکت‌های مدنی در بین جوانان بسیار نازل است (۱۹٪) و تمایل آن‌ها به اجتماعات بسته از جمله خانواده در این تحقیق اثبات شده است. در نتیجه کارکرد هر دو بنیان سرمایه اجتماعی در این تحقیق ضعیف ارزیابی می‌شود که با توجه به نقش کلیدی این نهادها به نظر می‌رسد چشم‌انداز عمل جمعی و مشارکت‌های مدنی در ایران روشن نیست.

در بررسی دیگری که تحت عنوان تحلیل ارزش‌های سنتی و مدرن در سطوح خرد و کلان توسط امیر ملکی صورت گرفته نشان‌گر این مطلب است که در فرآیند نوسازی و تجددگرایی، ارزش‌های سنتی خانواده کمرنگ‌تر می‌شوند: میانگین مقیاس خانواده‌گرایی در ایران (۸/۴۴) از میانگین هر دو گروه کشورهای با سطح توسعه یا بین (۸/۸۹) و متوسط (۸/۶۵۲) کمتر است. شاید دلیل این امر آهنگ بالای نوسازی در ایران باشد. ایران کمترین فاصله را با گروه کشورهای با سطح توسعه متوسط و بیشترین فاصله را با کشورهای توسعه‌یافته دارد.

در فرآیند چالش سنت و مدرنیته، در خصوص ارزش‌های سنتی خانواده در مقایسه با اکثر قریب به اتفاق کشورهای مسلمان، نوگراتر بوده‌ایم و کمترین مقدار خانواده‌گرایی مربوط به کشورهای هلند، سوئد و فنلاند است که بیشترین فاصله فرهنگی را از این لحاظ با ایران دارند. خانواده‌گراترین کشورهای دنیا، جوامع هستند که در این میان پاکستان، مصر و مراکش به ترتیب ۹/۶۳، ۹/۵، ۹/۵ بالاترین میانگین خانواده‌گرایی را کسب کرده‌اند. (همان منابع: ۱۱۳)

هم‌چنین میزان استفاده از وسایل الکترونیکی مانند اینترنت هم نشان‌گر تجددگرایی و کاهش سرمایه اجتماعی در خانواده بوده‌اند. در این راستا به نتایج تحقیقی که تحت عنوان بررسی تأثیر اینترنت بر ارزش‌های خانواده در بین دانش‌آموزان و توسط علی محمد جوادى صورت گرفته است نگاهی می‌اندازیم. «میزان پذیرش در اینترنت بر ارزش‌های خانواده تأثیر منفی داشت و هم‌چنین نتایج بیان‌گر این نکته است که هر چه اعضای خانواده وارد فضای صمیمیت در اینترنت شوند، ارزش‌های خانواده کاهش یابد و در نتیجه هر چه میزان استفاده از وسایل الکترونیکی (تجددگرایی) در فضای خانواده بیشتر باشد فضای صمیمیت در خانواده کاهش می‌یابد. (جوادى، ۱۳۸۴: ۱۴۴)

یکی دیگر از متغیرهایی که در بررسی میزان تجددگرایی خانواده‌ها مهم می‌باشد متغیر اعتماد است که تا چه حد از میزان تجددگرایی در خانواده‌ها تأثیر پذیرفته است. چرا که مقوله اعتماد، به مثابه یک سرمایه اجتماعی در بین روابط اعضای خانواده جریان دارد. نتایج پژوهشی بیان‌گر تأثیر فرآیند مدرنیته بر فرسایش سرمایه اجتماعی اعتماد در میان خانواده‌های ایرانی می‌باشد. «پایین بودن سطح اعتماد متقابل در سطح کشور (۵/۲۷ در مقیاس ۰ تا ۱۰) و خصوصاً سطح پایین تر اعتماد متقابل در میان زنان نسبت به مردان (به ترتیب ۵/۲۳ و ۵/۳۲) به خودی خود می‌تواند نشانه‌های آسیب‌شناختی روابط اجتماعی خانواده‌ها تلقی شود. خصوصاً که این سطح پایین عمدتاً ناشی از پایین بودن سطح اعتماد به دیگران دور (۴/۹۵) است که جزء اصلی و لازمه تعاملات اجتماعی در دنیای مدرن است و وجه اصلی اعتماد در آن، دیگر «رودرروبی‌های چهره‌دار» نیست. البته جهت اصلی تفاوت معنادار اعتماد متقابل در میان زنان و مردان نیز تمایز آشکار در اعتماد به دیگران دور است (به ترتیب ۴/۷۹ و ۵/۱۳) و این خود به منزله سدی دیگر برای ایمنی ورود زنان به اجتماع محسوب می‌شود. (آزاد و همکاران، ۱۳۸۳: ۱۲۹). هم‌چنین قابل ذکر است که جداول زیر به گونه‌ای روند میزان ازدواج و طلاق و هم‌چنین علل و عوامل طلاق را نشان می‌دهد.

جدول ۲- روند میزان ازدواج و طلاق در پنج سال اخیر ایران در ۱۰۰۰ (سازمان ثبت احوال کشور)

سال	درصد	۱۳۷۷	درصد	۱۳۷۸	درصد	۱۳۷۹	درصد	۱۳۸۰	درصد	۱۳۸۱
ازدواج	۹	۵۳۱	۱۰	۶۱۱	۱۰	۶۲۶	۱۰	۶۴۰	۱۰	۶۴۸
طلاق	۰/۴	۲۲	۰/۸	۵۱	۰/۸	۵۴	۰/۹	۶۰	۱	۶۷
نسبت طلاق به ازدواج	۰/۴	۴	-	۲/۵	-	۸/۶	-	۹/۴	-	۱۰/۳
نسبت درصد جمعیت طلاق به ازدواج	۶۱/۹۳۵			۶۲/۹۲۶		۶۳/۹۲۳		۶۴/۹۵۶		۶۵/۷۱۵
درصد جمعیت تقریبی ۱۰ ساله به بالا	۰/۲۳			۰/۲۲		۰/۲۱		۰/۲۰		۰/۱۹

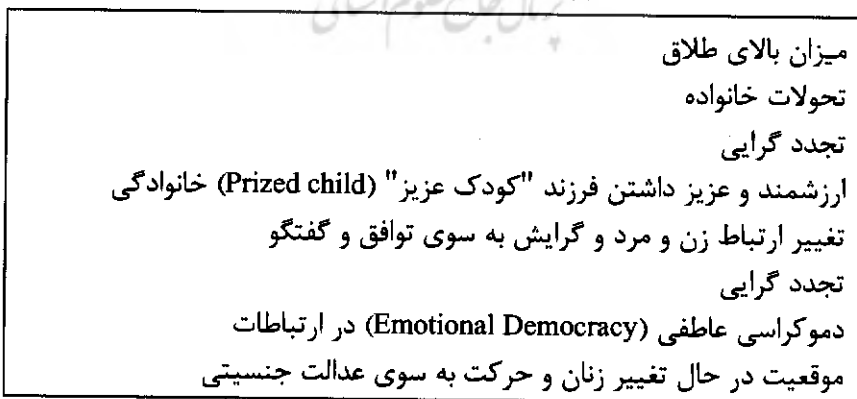
توزیع افراد بر حسب طلاق: (همان جا: ۱۳۴)

درصد	علت طلاق
۳۵/۶	عدم تفاهم
۲۰/۶	اعتیاد
۱۱/۳	نازایی
۱۰/۶	دخالت‌های خانواده همسر
۱۰/۶	بی‌کاری و لایبالی‌گری شوهر
۸	اختلاف سن زیاد
۳/۳	ازدواج مجدد شوهر
۱۰۰	جمع

چارچوب نظری

۱) مفهوم نظری تحولات خانواده، جهانی شدن و تجددگرایی را از دیدگاه گیدنز مورد بررسی قرار می‌دهیم: «مؤلفه‌های خانواده‌های امروزی، یعنی «نزدیکی و صمیمیت، عواطف ما و جنسیت» در حال تحول اند.» گیدنز می‌افزاید: خانواده در دوران مدرن دست‌خوش چهار دگرگونی اصلی می‌شود. این دگرگونی‌ها در کشورهای غربی و صنعتی بسیار پیشروی کرده‌اند و به مرور در حال جهانی شدن هستند. این جهانی‌شدن به نظر تا حدود زیادی مقاومت‌ناپذیر و مثبت است. اما با خود مشکلات عمیقی نیز به همراه می‌آورد. (گیدنز، ۱۳۸۴: ۱۲۵)

مدل ۱: مدل مفهومی تحولات خانواده در دوران معاصر از دیدگاه گیدنز



گیدنز، جهانی شدن را مدرنیته‌ی جهانی^۱ در نظر می‌گیرد که از سطح جامعه‌ی ملی گذر کرده و به سطح جامعه‌ی جهانی رسیده است و در طی آن، روابط اجتماعی جهانی تشدید می‌شود و تأثیر

^۱ Global Modernity

و تأثر متقابل میان روی داده‌های مختلف در سطوح کلان و جهانی شدن از یک سو و روی داده‌های خرد و محلی و خانواده‌ها از سوی دیگر ایجاد می‌شود. گیدنز جهانی شدن را متأثر از نقش رسانه در دنیا می‌داند و با تسهیل و رواج روزافزون ارتباطات فردی و گروهی، فضای جهانی را متحول می‌کند و مرزهای زمانی و مکانی را در عصر مدرن درمی‌نوردد. اما شکسته شدن این حصارهای زمانی و مکانی هویت را در ابعاد فردی و جمعی به چالش کشیده است. هویت فردی با خروج از چارچوب‌های تنگ اجتماعی و سنت به دنبال عناصر مدرن در عرصه‌ی جهانی می‌گردند که این خود می‌تواند چالش برانگیز باشد. زیرا به تعبیر گیدنز، در عصر جهانی شدن، بی‌اختیاری^۱ در بعضی جنبه‌های زندگی انسانی جانشین سنت شده است. (گیدنز، ۱۳۷۷: ۶۹-۶۶؛ ۱۳۷۹: ۸۸-۸۷؛ ۱۳۸۲: ۵۷-۵۶). این پدیده در منظر کنش متقابل نمادی "از خود ره‌اشدگی" تعریف شده است. (تنهایی، ۱۳۸۳).

نکته‌ی قابل توجه در نظریه‌ی گیدنز در مورد جهانی شدن این است که وی مدرن شدن را مساوی غربی شدن می‌داند و مدرنیته را یک پروژه‌ی غربی در نظر می‌گیرد. بدین‌سان، جهانی شدن را نیز، در حکم یکی از بنیادی‌ترین پیامدهای مدرنیته، نتیجه گسترش و رواج روبه‌فزونی نهادها و ارزش‌های غربی در سراسر جهان به شمار می‌آورد. (رابرستون، ۱۳۸۰: ۲۹۷-۲۹۵)

جهانی شدن پدیده‌ای است چند بعدی که هر یک از ابعاد آن می‌تواند بر نهاد خانواده به عنوان یک نهاد اجتماعی تأثیرگذار باشد. یکی از عمده‌ترین تأثیرات جهانی شدن در نهاد خانواده، دگرگونی نقش‌های سنتی و ثابت و از پیش تعیین شده‌ی اعضای خانواده است. نقش‌های محول بر مبنای ازدواج سنتی که برای مرد نان‌آوری و حضور در فضای خارج از خانه و برای زن نقش‌های خانگی بود، دست‌خوش تغییر شده است. مرزهای تقسیم کار صنعتی مبتنی بر جنسیت با افزایش سطح آموزش زنان و حضور آنان در جایگاه‌های شغلی‌ای که در گذشته در انحصار مردان بود در مقابل با افزایش مشارکت مردان در امور خانگی نظیر نگهداری از کودکان، به تدریج متزلزل می‌شود. بدین‌سان حضور گسترده‌ی زنان شاغل، در زندگی اجتماعی، تغییر و تنوع شکل‌های ازدواج در جوامع غربی، تنزل جایگاه ازدواج در شکل سنتی آن و ظهور پدیده‌ای به نام تأخیر در ازدواج، جایگزینی نقش‌های اکتسابی به جای نقش‌های محول برای زنان در فضای فرهنگی و کاهش فرزندآوری و عزیز نگه‌داشتن فرزندان و هم‌چنین کاهش تأثیر ازدواج در فرآیند هویت‌یابی از جمله پیامدهای تغییر نقش خانواده در عصر جهانی شدن است (گیدنز، ۱۳۷۹، ۱۳۸۲: ۵۶-۵۵؛ تافر، ۱۳۷۰: ۳۰۸-۲۸۸). به گفته‌ی گیدنز امروزه خانواده شاهد ظهور الگوهای

^۱ Compulsiveness

جدید ازدواج، خانواده، بچه‌داری و نوع روابط جنسی است که در حال گسترش و جهانی شدن‌اند. (گیدنز، ۱۳۸۲)

در این میان نهاد خانواده در ایران، بنابر توجه به اعداد و ارقام در دو دهه‌ی اخیر به دلیل پیامدهای مدرنیته غربی دست‌خوش دگرگونی‌های زیادی شده است که این تغییرات به خصوص در مورد زنان و نقش و جایگاه اجتماعی آنان، قابل توجه است. به تعبیری می‌توان گفت که امواج جهانی شدن تغییر نقش زنان به ایران نیز رسیده و چالش‌هایی را در برابر ساختار سنتی خانواده و جامعه ایران قرار داده است. از جمله تغییرات دیگر، افزایش نرخ طلاق در ایران است که کاستلز و گیدنز این افزایش را در ارتباط با فرآیند آزادی و رهایی زنان از فشارهای جامعه‌ی مردسالار تحلیل می‌کنند. (گیدنز، ۱۳۸۲: ۵۵، ۱۳۷۳: ۴۳۱-۴۰۶، کاستلز، ۱۳۸۰: ۱۸۴-۱۷۹)

«نهادهای امروزی، چه از لحاظ پویایی و تاثیرگذاری بر عادات و رسوم سنتی و چه از نظر تاثیرات عام و جهانی، با همه اشکال پیشین نظم اجتماعی فرق دارند و این تفاوت‌ها فقط به معنای امتداد تغییر و تبدیل‌های صوری نیست: تجدد تغییراتی ریشه‌ای در کیفیت زندگی روزمره پدید می‌آورد و بر خصوصی‌ترین وجوه تجربیات ما تأثیر می‌نهد. تجدد را باید به عنوان نوعی نهاد اجتماعی و تجربه اجتماعی درک کرد. با این وصف، تغییرات حاصل از نهادهای امروزی به طور مستقیم با زندگی فردی و بنابراین با "خود" ما درهم می‌آمیزند. در واقع، یکی از ویژگی‌های متمایز تجدد عبارت است از تأثیرات متقابل فزاینده بین دو حد «حد نهایی» برون مرزی و درون مرزی یا به عبارت دیگر، بین تأثیرات جهانی، از یک سو و گرایش‌های درونی از سوی دیگر.» (گیدنز، ۱۳۸۵: ۱۵)

به اعتقاد گیدنز در جریان تجددگرایی سنت‌ها نیز بازاندیشی می‌شوند و در عصر تجدد «خود» پروژه‌ای است که باید طراحی و از نو بازاندیشی شود و دیگر هم‌چون گذشته، سنت‌ها و عادات آن را شکل نمی‌دهد. در حقیقت فرآیند تجددگرایی در جوامع بشری مصداق‌هایی هم‌چون: رسانه‌های همگانی، اعتماد، دوستی، تغییرپذیری مرمز، نظام‌های تخصصی فنی و پزشکی، خطر کردن دائمی، ازدواج و طلاق، خویش‌نمایی، خودمانی‌گری در رفاقت، هویت‌طلبی و رابطه‌های ناب دارد که همگی در جامعه جدید تغییر کرده‌اند. (گیدنز، ۱۹۹۰: ۲۷)

در هر حال گیدنز، آثار بسیار زیادی درباره جهانی شدن و تجددگرایی دارد که بن‌مایه و پیام همه آنها به نوعی تغییر و دگرگونی و تحول در ساختارهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، و سیاسی در جوامع مختلف بشری می‌باشد که جامعه ایران هم از این تحولات جدا نمی‌باشد. به نظر می‌رسد بر اساس نتایج به دست آمده از تحقیقات مختلف، خانواده ایرانی هم به نوعی این تغییر و تحولات را در خود پذیرفته است. با توجه به مباحث فوق فرضیه مقاله عبارت از این است که: تجددگرایی باعث تحولاتی در نظام خانواده در ایران شده است.

بحث و نتیجه گیری

با توجه به این که خانواده ایرانی از ساختار کاملاً سنتی به لحاظ فرم و محتوا به ساختار جدید با فرم سنتی و محتوای جدید تغییر کرده است، بسیاری از عناصر و اجزای سازنده آن از قبیل روابط بین والدین، رابطه والدین با فرزندان، کارکردهای خانواده، سلسله مراتب درون خانواده، ازدواج، نگاه به زندگی خانوادگی، آسیب‌های آن و جز اینها نیز دچار تغییر شده است. با این که بیشتر مردم ایران خانواده را مهم‌ترین نهاد اجتماعی می‌دانند ولی در جهت تغییر درونی آن تلاش دارند. رابطه مردم و خانواده صورت جنگ و دوستی مستمر دارد. نسل دوم از طریق نسل سوم به نقادی خانواده پرداخته و از طریق نسل اول به دفاع از آن اقدام کرده است. بازیگری نسل میانی در خانواده تعیین‌کننده و عاملی در نو شدن محتوا و سنتی ماندن شکل آن است. بدین دلیل می‌توان مدعی شد خانواده دارای ساختاری با صورت سنتی و محتوای نو می‌باشد.

با توجه به اطلاعات موجود در مورد خانواده ایرانی، می‌توان مدعی شکل‌گیری فردیت جدید مرتبط با خانواده شد. فردیت جدید ایرانی در تقابل با خانواده نیست که مشکلات آن را خانواده و نظام اجتماعی نتواند درک و حل کند، این فردیت جدید در جریان تحولات درونی خانواده تولید شده است و در ارتباط با خانواده معنی می‌یابد؛ زیرا خانواده‌ها در شهرها محمل اصلی حیات اجتماعی است. شهر جدید با عناصر سنتی حامی فرد جدید است. در این که مضیقه ازدواج و تأخیر در ازدواج به عنوان یکی از نتایج نو شدن خانواده ایرانی تا چه حد جنبه حاد و بحرانی دارد، به بحث و گفتگوی بسیاری نیاز هست. به نظر می‌آید مضیقه ازدواج امری حاشیه‌ای نسبت به خانواده است. از طرف دیگر، خانواده به لحاظ صورت سنتی راه کار حل مسئله را پیدا کرده است. یکی از اقدامات خانواده در تهران میل به ازدواج از طریق شبکه خانوادگی، خویشاوندی و دوستان است. این شبکه به لحاظ ساختار عاطفی و انسانی توانایی حل مشکلات ایجاد شده درون واحدهای خانوادگی را داشته و تلاش دارد تا راه حل مناسبی در رفع مشکلات بیابد.

در حقیقت به گفته اولریخ بک، جامعه‌شناس آلمانی پیامد مدرنیته غرب در سایر جوامع به معنای «آنچه که در جامعه در حال وقوع است: دگرگونی کار، کاهش اقتدار عمودی، افزایش انزوای شخصی (فردیت شدن)، تأکید بر اتکای به خود، توازن در حال تغییر قدرت بین مرد و زن، بازتعریف رابطه مرد و زن، بازشناسی رابطه بین زندگی شخصی و حوزه عمومی، ظهور یک فرهنگ احتیاط‌مآبانه و مصلحت‌اندیشی و عقلانی‌گرا است. او هم‌چنین در جای دیگر می‌نویسد: مدرنیسم به گونه‌ای در فردیت‌سازی مردم یک جامعه تأثیرگذار است و به واقع «فردیت سازی، مردم را از نقش‌های سنتی و محدودیت‌های آن به روش‌های مختلف آزاد می‌سازد. نخست افراد از طبقات مبتنی بر منزلت خلاص می‌شوند. طبقات اجتماعی سنت‌زدایی می‌شوند. ما می‌توانیم این امر را در ساختار خانواده، شرایط سکونت، مناسبت اوقات فراغت، توزیع جغرافیایی

جمعیت، عضویت در اتحادیه‌های تجاری و باشگاه‌ها، الگوهای رأی‌گیری و غیره مشاهده کنیم. دوم این‌که زنان از «سرنوشت» کارخانگی اجباری و حمایت توسط یک شوهر رهایی می‌یابند. جامعه صنعتی به موقعیت نابرابر زن و مرد وابسته شده است ولی تجددگرایی در مقابل زندگی خانوادگی تمکین نمی‌کند و در همین حین ساختار تام و تمام پیوندهای خانوادگی تحت فشار فردیت‌سازی قرار گرفته و یک خانواده جدید رو به گسترش مشورتی، مرکب از روابط چندگانه در حال ظهور است. در حقیقت اولریخ بک هم به سان گیدنز معتقد است که این آزادی یا عدم جاسازی رخ می‌دهد و اشکال جدیدی از یکپارچگی مجدد و کنترل (جاسازی مجدد) به وقوع می‌پیوندند. (بک، برگرفته از مقاله مقوله‌های اجتماعی (زامبی)، (www://sociologyofiran.com) در هر حال بر اساس تحقیقات خانواده ایرانی در فرایندی از سنت تا مدرنیته در حال حرکت است و بحرانی که گریبان‌گیر خانواده ایرانی شده است در حقیقت ناشی از نبود فرهنگ‌سازی در بستر تحول خانواده ایرانی می‌باشد و به همین دلیل خانواده در ایران دچار تجدد آسیب‌زا گردیده است.

منابع فارسی

- آزاد ارمکی، تقی، "جامعه‌شناسی خانواده ایرانی"، ۱۳۸۶، تهران: انتشارات سمت، چاپ اول.
- آزاد ارمکی، تقی و امیر ملکی، ۱۳۸۶، "تحلیل ارزش‌های سنتی و مدرن در سطوح خرد و کلان"، نامه علوم اجتماعی ایران، شمار ۳۰.
- اینگلهارت، رونالد، ۱۳۷۳، تحول فرهنگی در جامعه پیشرفته صنعتی، ترجمه مریم و تر، چاپ اول، تهران: انتشارات کویر.
- استونز، راب، متفکران بزرگ جامعه‌شناسی، ۱۳۸۵، نشر مرکز، چاپ چهارم.
- تافلر، آلوین، ۱۳۷۰، "موج سوم"، ترجمه شهیندخت خوارزمی، تهران: نشر نو، چاپ پنجم.
- ترنر، بریایان اس، ۱۳۸۱، "شرق‌شناسی، پست مدرنیسم و جهانی شدن"، ترجمه غلامرضا کیانی، نی، تهران: فرهنگ گفتمان.
- تنهایی ح. ا.، ۱۳۸۳، "درآمدی بر مکاتب و نظریه‌های جامعه‌شناسی"، گناباد، نشر مرنديز.
- رابرسون، رونالد، ۱۳۸۰، "جهانی شدن تئوری اجتماعی و فرهنگ جهانی"، ترجمه کمال پولادی، تهران، نشر ثالث.
- زنجانی‌زاده، هما، و علی محمد جوادی، ۱۳۸۴، "بررسی تاثیرات اینترنت بر ارزش‌های خانواده در بین دانش‌آموزان دبیرستانی ناحیه ۳ مشهد (در سال ۸۲-۸۳)"، انجمن جامعه‌شناسی ایران، شماره ۲.
- سیف، سوسن، ۱۳۶۸، "تئوری رشد خانواده"، تهران: دانشگاه الزهرا.
- کاستلز، امانوئل، ۱۳۸۰، "عصر اطلاعات، اقتصاد، جامعه و فرهنگ، قدرت هویت، ج ۲"، ترجمه حسن چاووشیان، تهران: طرح نو.
- کمالی، افسانه، و تقی آزاد ارمکی، ۱۳۸۳، "اعتماد، اجتماع و جنسیت" (بررسی تطبیقی اعتماد متقابل در بین دو جنس)، مجله انجمن جامعه‌شناسی ایران، شماره ۲.
- گیدینز، آنتونی، ۱۳۷۳، "جامعه‌شناسی"، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.
- گیدینز، پیامدهای مدرنیت، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر مرکز.
- مرکز آمار ایران، ۱۳۸۱، سالنامه آماری کشور.
- مرکز آمار ایران، ۱۳۸۳، سالنامه آماری کشور.
- مرکز امور مشارکت زنان ریاست جمهوری (۱۳۸۳) خبرنامه زنان شماره ۴۷.

منابع انگلیسی

- Eurostat (1997) Statistics in Focus: population and Social Conditions. Luxembourg: official publications of European Communities.
- Harvey, D. (1989) the Condition of postmodern, Basil: Blacwell.
- <http://www.sociologyofiran.com>.
- United Nations (2001) Human Development Report (2001-2002). New York: Oxford University Press.





ثرويشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی